

100% pure wool

پسرها بر ضد دخترها

السودان (السودان) لبعض دول الخليج

فیلیپس رینولدز نیلر

فیلیس رینولدز نیلر

ترجمه ترانه شیمی



کتابهای کیمیا

کتابهای کیمیا

هیولایی به نام آباؤجی

فهرست

۱. هیولایی به نام آباؤجی	۱
۲. آوای وحش	۸
۳. دمپایی خرگوشی	۱۶
۴. آدمربایی	۲۲
۵. میهمانی جستجو	۲۷
۶. کیکها	۳۳
۷. اعتراف	۳۸
۸. انگشتِ ادی	۴۲
۹. داستان بلند	۴۸
۱۰. پلکان مرموز	۵۳
۱۱. در انتظار کارولین	۵۷
۱۲. حبس	۶۳
۱۳. زنگ خطر	۶۸
۱۴. فرار	۷۳
۱۵. آباؤجی؟	۷۷
۱۶. توبیازی	۸۲
۱۷. نامه‌ها	۹۰
۱۸. اثر پنجه‌ها	۹۲
۱۹. دوچشم زرد	۹۸

۱

هیولا‌یی به نام آباگوچی

والی هاتفورد معمولاً روز بعد از هالووین، آب نبات‌ها و شکلات‌هایی را که از قاشق زنی گرفته بود، می‌شمرد. تمام بسته‌هایش را باز می‌کرد، مُشت مُشت می‌خورد و گاهی آنها را با دوستانش معاوضه می‌کرد. اما هالووین امسال از این خبرها نبود.

والی و دو برادر بزرگترش، جیک و جاشن ساکت در اتاق نشیمن نشسته بودند و به کاغذهای آب نباتی که بعد از میهمانی، اینجا و آنجا، در اتاق ریخته بود نگاه می‌کردند؛ میهمانی ای که دخترهای مالوی با کلک روی دست آنها گذاشته بودند. با آنکه پسرها خیال داشتند دخترها را در قبرستان غافلگیر کنند و روی سر آنها کرم بریزند، خودشان کلک خورده بودند. این که دخترها دست آنها را خواندند و با حُقّه خودشان به آنها کلک زدند، غیرقابل تحمل بود.

بعد از مدتی سکوت، جیک گفت:

— میدونین چیه؟ دلم میخواهد گردداد بزرگی بیاد و این خانواده مالوی رو از شهر ما برداره. نه این که بکششون، فقط اونا رو بیره همون جایی که بودن، اوها بیو.

جاش برادر دوقلوی یازده‌ساله‌اش گفت:

— کاشکی سیل بزرگی بیاد و اونا رو پشوره و ببره.

پیتر کوچولو که یک بسته شکلات‌شیری زیر یکی از مبلها پیدا

۲۰. صحبتی با والی	۱۰۳
۲۱. طعمه	۱۰۷
۲۲. در دام	۱۱۱
۲۳. جای خالی	۱۱۵
۲۴. گردش در رودخانه	۱۲۰
۲۵. میهمانان ناهار	۱۲۵

تتمه همه

کتابهای کمپانی ای‌اس‌سی به انتشارات جرجس
تهران: خیابان ولی‌محمد، بالآخر، سیدی و مکتبه، شماره ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸

۷۱. چشمک	۷۱
۷۲. تیک	۷۲
۷۳. سلیمان	۷۲
۷۴. پنجه	۷۲
۷۵. لیلی	۷۲
۷۶. پنجه	۷۲
۷۷. آنکه	۷۲
۷۸. مختار	۷۲
۷۹. آنکه	۷۲
۸۰. آنکه	۷۲
۸۱. آنکه	۷۲
۸۲. آنکه	۷۲
۸۳. آنکه	۷۲
۸۴. آنکه	۷۲
۸۵. آنکه	۷۲
۸۶. آنکه	۷۲
۸۷. آنکه	۷۲
۸۸. آنکه	۷۲
۸۹. آنکه	۷۲
۹۰. آنکه	۷۲
۹۱. آنکه	۷۲
۹۲. آنکه	۷۲
۹۳. آنکه	۷۲
۹۴. آنکه	۷۲
۹۵. آنکه	۷۲
۹۶. آنکه	۷۲
۹۷. آنکه	۷۲
۹۸. آنکه	۷۲
۹۹. آنکه	۷۲
۱۰۰. آنکه	۷۲
۱۰۱. آنکه	۷۲
۱۰۲. آنکه	۷۲
۱۰۳. آنکه	۷۲
۱۰۴. آنکه	۷۲
۱۰۵. آنکه	۷۲
۱۰۶. آنکه	۷۲
۱۰۷. آنکه	۷۲
۱۰۸. آنکه	۷۲
۱۰۹. آنکه	۷۲
۱۱۰. آنکه	۷۲
۱۱۱. آنکه	۷۲
۱۱۲. آنکه	۷۲
۱۱۳. آنکه	۷۲
۱۱۴. آنکه	۷۲
۱۱۵. آنکه	۷۲
۱۱۶. آنکه	۷۲
۱۱۷. آنکه	۷۲
۱۱۸. آنکه	۷۲
۱۱۹. آنکه	۷۲
۱۲۰. آنکه	۷۲
۱۲۱. آنکه	۷۲
۱۲۲. آنکه	۷۲
۱۲۳. آنکه	۷۲
۱۲۴. آنکه	۷۲
۱۲۵. آنکه	۷۲

جیک فریاد کشید:

– درسته، خودشه! والی تو نابغه‌ای، عالیه.

والی روی کانایه دراز کشید و به سقف اتاق و شکافی که کنار چراغ سقفی ایجاد شده بود، خیره شد. با خودش فکر کرد که چطور آدم هیچ وقت لحظه‌ای را که شکاف درست می‌شود نمی‌بیند، حتی یک بار هم در زندگی نشده بود که به دیوار یا سقفی نگاه کنده و در همان لحظه شکاف یا تزکی ایجاد شود. یک روز سر صبحانه دیوار روبه رویش سالم بود و روز بعد، سر صبحانه همان دیوار تزک نازک مویی برداشته بود.

پیتر با چشمها گشاد پرسید:

– حالا آب‌اگوچی رو چطور خبر می‌کنین که بیاد کارولین و خواهرهاش رو بیرون؟

جاش گفت:

– تنها کاری که می‌خواهیم بکنیم اینه که یک کم بترسونیم‌شون.

جیک گفت:

– یعنی خیلی بترسونیم‌شون.

و دو تایی زدند زیر خنده.

در واقع کسی نمی‌دانست که آیا واقعاً هیولایی در شهر باکمن وجود دارد یا نه، یا اگر وجود دارد چه نوع جانوری است. چندین سال بود که افرادی در این ناحیه ادعا می‌کردند حیوان بزرگی را، شبیه به گربه‌ای غول آسا، در حاشیه جنگل، یا در جاهای تاریک، یا حتی زیر پنجره خانه‌ها دیده‌اند.

رد پای او در گل و لای کشف می‌شد. شبها صدایش را، که یک نفر گفته بود شبیه جیغ است، شنیده بودند. گاهی مرغ یا سگ و گربه مرده‌ای که نصف بدنش خورده شده بود، پیدا می‌شد. حتی دو کشاورز

کرده بود و مشغول خوردن آن بود، در ماجراهی دیشب همراه برادرهایش نبود، برای همین چون خودش نمی‌توانست ابراز عقیده کنند، رو به والی کرد و پرسید:

– والی، تو دلت چی می‌خواد؟

در واقع، والی دلش می‌خواست برادرهایش آن قدر از او اظهار عقیده نمی‌خواستند؛ این چیزی بود که واقعاً می‌خواست. او که نه سال داشت، همیشه چه می‌خواست و چه نمی‌خواست به ماجراها کشیده می‌شد و در وضعیت فعلی دلش نمی‌خواست وارد قضیه شود، از ماجراهای دخترها خسته شده بود. همه چیز از زمانی شروع شده بود که بهترین دوستان هاتفوردها به جورجیا رفته و خانه‌شان را به خانواده مالوی اجاره داده بودند. از آن به بعد تمام صحبت‌های آنها به دخترهای مالوی مربوط می‌شد. «دخترهای مالوی این کار را کردند»، «دخترهای مالوی آن کار را کردند». تازه اگر جیک و جاش آن قدر از این دخترها بدشان می‌آمد، چرا دائم حرفشان را می‌زدند، درباره‌شان فکر می‌کردند، نگاهشان می‌کردند، بیهشان می‌خندیدند و تمام مدت اقدام بعدی آنها را پیش‌بینی می‌کردند؟ واقعاً که حال آدم به هم می‌خورد.

جیک و جاش که هنوز منتظر جواب والی بودند، پرسیدند:

– خوب؟

باید حرفی می‌زد. آه عمیقی کشید و گفت:

– دلم می‌خواست آب‌اگوچی می‌بُرداشون.

۱. در ایالت ویرجینیای غربی در امریکا سالهاست که گه‌گاه شایعاتی درباره مشاهده حیوانی عجیب و غریب که نام آن را آب‌اگوچی گذاشته‌اند، بین مردم پخش می‌شود، و گاهی روزنامه‌های محلی و حتی مجله‌های مربوط به شکار و طبیعت هم از مشاهده چنین حیوانی توسط اهالی می‌نویسنند. —م.